

تمایز بخشی حوزه‌های تحلیلی توسعه: هفت حوزه تحلیلی در پاسخ به چرایی توسعه‌یافتگی کشورها

سعید عطار^۱

استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه یزد

(تاریخ دریافت: ۹۲/۱۰/۱۷ - تاریخ تصویب: ۹۳/۲/۲۹)

چکیده

دهه‌های متمادی است که پرسش مشهور «چه چیز عامل یا مانع پیشرفت کشورهای توسعه‌نیافته به سوی مدل جامعه صنعتی مدرن می‌شود؟» یکی از پرسش‌های محوری دانشمندان علوم اجتماعی بوده است. برای پاسخ به این پرسش، ضروری است بتوانیم آرا و نظرها درباره توسعه‌یافتگی/توسعه‌نیافتگی را دسته‌بندی کنیم و آن‌ها را دقیق بخوانیم. در این نوشتار می‌کوشیم با تقسیم تمام حوزه‌های تحلیلی بحث درباره چرایی توسعه‌یافتگی/توسعه‌نیافتگی ادبیات توسعه را از این زاویه طبقه‌بندی کنیم. از این منظر، اغلب تولیدات نظری درباره توسعه را می‌توان پیرامون موضوعات فرد، خانواده، بازار، جامعه مدنی، جامعه سیاسی، دولت، و نظام بین‌المللی دسته‌بندی کرد. از انسان‌های نوگرای اینکلس (فرد، عامل توسعه) تا غارت مداوم مازاد کشورهای توسعه‌نیافته و انتقال آن به مراکز نظام سرمایه‌داری جهانی آندره گوندر فرانتک (نظام جهانی، عامل توسعه‌یافتگی/توسعه‌نیافتگی) را می‌توان در این هفت حوزه تحلیلی، طبقه‌بندی و آرای آن‌ها را تحلیل کرد.

واژگان کلیدی

بازار، جامعه سیاسی، جامعه مدنی، حوزه‌های تحلیلی توسعه، خانواده، دولت، فرد، نظام بین‌المللی

مقدمه

«چه چیز مانع رسیدن کشورهای توسعه‌نیافته به مدل جامعه صنعتی مدرن می‌شود؟» پرسشی محوری است که ادبیات توسعه با آن آغاز شد. در کشورهایی که خود توسعه‌نیافته بودند، این پرسش به پرسش حساس‌تر چرایی عقب‌ماندگی ما و پیشرفت دیگران مبدل شد. درباره نظریات توسعه می‌توان به موارد متعددی اشاره کرد، اما از چشم‌انداز وبری منطق جداگانه هر حوزه، اغلب تولیدات نظری درباره توسعه را می‌توان پیرامون محورهای دسته‌بندی کرد که هر کدام آن محور را عامل توسعه قلمداد می‌کنند. دسته‌بندی نظریات توسعه‌یافتگی/توسعه‌نیافتگی، به معنای تلاش برای متمایز کردن این نظریات است. اگر متمایز کردن مفاهیم را پروژه اصلی جریان تحولی بدانیم که باعث ظهور و تکوین علوم در دوران مدرن شده است، متمایز کردن نظریات (یعنی مجموعه منسجمی از مفاهیم که به فهم سیستماتیک از پدیده‌ها کمک می‌کنند) نیز تداوم منطقی متمایز کردن مفاهیم است. اسکات لث (۱۳۸۴: ۲۱)، مدرنیسم را فرایند تمایزبایی و پست مدرنیسم را فرایند مسئله‌دار کردن این تمایزها می‌داند. از این رو، کارکرد تمایزبخشی در علوم اجتماعی مانند کارکرد نظام تقسیم کار و تخصصی شدن در صنعت بوده است.

به‌طورکلی، می‌توان به هفت حوزه تحلیلی فرد، خانواده، بازار، جامعه مدنی، جامعه سیاسی، دولت، و نظام بین‌المللی برای بحث درباره دلایل توسعه‌یافتگی/توسعه‌نیافتگی کشورها اشاره کرد. در واقع، از منظر هر کدام از نظریات مربوط به توسعه، ورود به وضعیت توسعه‌یافتگی، برون‌داد جریانی است که در حوزه فردی یا حوزه خانواده یا حوزه جامعه مدنی یا ... ریشه دارد. از این رو، با توجه به اینکه هر اندیشمند، توسعه را برون‌داد کدام حوزه بداند، می‌توان توسعه را از نظر او تحلیل کرد. اگر برای برخی از دانشمندان، تحول فرد عامل توسعه است، برای برخی دیگر تحول در دولت عامل توسعه محسوب می‌شود. برای جلوگیری از تطویل بحث، به آرای بسیاری از اندیشمندان توسعه اشاره‌ای نشده است، اما با استفاده از روش‌شناسی پیشنهادی این نوشتار در طبقه‌بندی نظریات توسعه‌یافتگی/توسعه‌نیافتگی، این دسته از نظریات را نیز می‌توان در قالب‌های هفت‌گانه تحلیل کرد. این هفت محور به ما کمک می‌کنند تا بتوانیم دسته‌بندی دقیق‌تری از نظریات توسعه و محورهای تأییدشده هر کدام ارائه دهیم.

فرد و توسعه

فرد، ارزش‌ها، و خواست‌های او بنیان برخی از نظریاتی است که می‌کوشند تحولات فردی را به روندهای کلان (توسعه ملی) مرتبط کنند. بسیاری از روانشناسانی که به مباحث توسعه علاقه‌مند بوده‌اند، توسعه را در قالب روش‌شناسی‌های فردگرایانه تحلیل کرده‌اند. مک‌کلند با

طرح مفهوم «میل به پیشرفت»^۱ به انگیزه‌هایی اشاره می‌کند که فرد را به جست‌وجوی موفقیت با معیارهای برتر مجاب می‌کند. به نظر او، این انگیزه فردی می‌تواند تأثیرات بنیادی در سطح توسعه کشورها داشته باشد.^۲ ایده «انسان‌های نوگرا»ی اینکلس جامعه‌شناس نیز در تداوم تحلیل تأثیر ویژگی‌های فردی در وضعیت توسعه کشورها بوده است.^۳

به‌طورکلی، درباره رابطه میان پیشرفت فردی و توسعه جمعی دو مدل پژوهش وجود دارد. در برخی از این پژوهش‌ها، پذیرفته شده است که آزادی و منافع فردی به‌منظور پیشرفت جمعی باید محدود شود. در این پژوهش‌ها، رابطه این دو از نوع همبستگی منفی است. برای مثال، پاتریک فرانکوئیس (9: 2002) معتقد است که برای دستیابی به توسعه، حدی از محدودکردن تمایل صرف به منافع فردی ضروری است. در نوع دیگری از پژوهش‌ها، بر ضرورت جلب مشارکت افراد و سهم کردن آن‌ها در پروسه توسعه تأکید شده است. ایده دست‌پنهان آدام اسمیت، مهم‌ترین اندیشه حامی وجود رابطه همبستگی مثبت میان توسعه و آزادی فردی محسوب می‌شود که در آن بر ضرورت آزاد بودن افراد برای کسب منافع فردی و انتظار بازگشت منافع فردی به جامعه (توسعه جامعه) تأکید شده بود. به دنبال این تفکر، ارنست گلنر (۱۳۸۲: ۴۳) انسان سازگار را انسان تحول‌ساز می‌خواند. به نظر او، سازگاری انسان مدرن (که تقریباً معادل خودمختاری است)، پیش شرط معجزه انقلاب صنعتی بوده است. از نظر علی شکوری (2001: 134) نیز هنگامی که فرد در مضیقه و تحت فشار باشد و به سمت سکوت سوق داده شود، هیچ کنترلی بر سرنوشت خود نخواهد داشت. در مقابل، فرد هنگامی که به مشارکت فراخوانده شود، به سوژه فعالی تبدیل می‌شود که می‌تواند تاریخ را خود بسازد و در فرایند توسعه و پیچ‌وخم‌های آن درگیر شود.

از سوی دیگر، هاریسون (۱۹۹۲) ضمن مقایسه توسعه موفقیت‌آمیز ژاپن با کشورهای فقیرتر در حال توسعه با اندکی موفقیت در توسعه، مفهوم «شعاع اعتماد» را مطرح و قوی بودن میزان اعتماد در میان ژاپنی‌ها را عامل موفقیت فرایند توسعه در این کشور قلمداد می‌کند. او مفهوم شعاع را در سطح ارزش‌های جمعی مطرح می‌کند، اما شعاع اعتماد مدنظر او، از ارتباط یک

1. need for achievement.

۲. برای مطالعه بیشتر درباره آرای مک کلند ر.ک.:

McClelland, David C., John W. Atkinson, Russell A. Clark and Edgar L. Lowell (1992) "Achievement: A scoring for the achievement motive", in Smith, Charles P. (ed.), *Motivation and Personality, Handbook of Thematic Content Analysis*, New York: Cambridge University Press, pp. 153- 178.

۳. برای مطالعه بیشتر آرای اینکلس ر.ک.:

Inkeles, Alex (1969) "Making Men Modern: On the Causes and Consequences of Individual Change in Six Developing Countries", *American Journal of Sociology*, Vol. 75, No. 2 September, pp. 208-225.

فرد با فرد دیگر تا اعتماد در میان اجتماعات وسیع‌تر امتداد دارد. بدین معنا، شعاع اعتماد فردی، حدّ توسعه ملی را مشخص می‌کند.

خانواده و توسعه

بحث ارتباط میان خانواده و توسعه در کشور ما بحث جدیدی محسوب می‌شود، اما در واقع در ادبیات جدید علوم اجتماعی، به استثنای اقتصاددانان که عموماً خانواده را کم‌اهمیت می‌دانند، بحث متداولی بوده است. در اقتصاد، واحد اولیه تحلیل، فرد و گرایش‌های عقلانی او در بازار بوده است. به‌طورکلی، در بحث‌های اقتصادی درباره توسعه، به تأثیر خانواده در توسعه به شکل واحدهای تحلیلی کوچک‌تری چون نرخ زاد و ولد یا در سطح کلان‌تر ساختار جمعیتی و مانند اینها توجه شده است.^۱ در جامعه‌شناسی، ابتدایی‌ترین نهاد خانواده است، اما به لحاظ تاریخی، بنیانگذاران جامعه‌شناسی نیز با تأکید بر لزوم تفکیک نهاد خانواده و نهادهای اقتصادی، تأثیر خانواده در دیگر حوزه‌ها را ناچیز می‌دانستند. برای مثال، ماکس وبر در تحلیل نظام سرمایه‌داری، تحقق سازمان عقلانی کار را مشروط به جدایی خانوار از بنگاه تولیدی می‌داند که زندگی اقتصادی جدید را تحت الشعاع خود قرار داد و حسابداری عقلانی که دقیقاً با اقتصاد نوین مرتبط است (آرون، ۱۳۶۴: ۵۷۵).

فارغ از این بدبینی اولیه، می‌توان اغلب آثار موجود در ادبیات توسعه در سطح خانواده را به دو دسته طبقه‌بندی کرد: در دسته اول، رابطه میان دگرگونی در نهاد خانواده با دستیابی به توسعه بحث شده و به دو نوع رابطه بین خانواده و توسعه اشاره شده است: در نوع اول، تأکید بر این است که دگرگونی در خانواده باعث توسعه می‌شود و در نوع دوم، این گزاره پذیرفته شده است که امواج توسعه باعث تحول در خانواده می‌شوند. در دسته دوم از آثار، تأثیر خانواده‌های پرنفوذ در توسعه کشور تحلیل شده است. از نظر محققان، در دسته اول و نوع اول، توسعه‌یافتگی/توسعه‌نیافتگی از ویژگی‌ها و تحولات درون نهاد خانواده سرچشمه گرفته است. بدین معنا، بخش مهمی از آثاری که به رویکرد پایین به بالا در توسعه باور دارند، بر دگرگونی در نهادها و افراد جامعه در تحقق توسعه تأکید می‌کنند. در این آثار، این طور استدلال می‌شود که اولین کارکرد خانواده، شکل‌دهی به جامعه است، زیرا افرادی که در جامعه فعالیت می‌کنند در درون خانواده رشد کرده‌اند، از این‌رو، ویژگی‌های خانواده نه تنها به

۱. برای مطالعه نمونه‌ای از این رویکرد ر.ک.:

Kuznets, Simon (ed.) (1989) Economic development, the family, and income distribution, New York: Cambridge University Press.

۲. در این باره، جان راولز (۱۳۹۰: ۲۲۲) معتقد است که «خانواده بخشی از ساختار اساسی است، زیرا یکی از نقش‌های اصلی آن این است که اساس تولید و بازتولید منظم جامعه و فرهنگ آن از نسلی به نسل دیگر باشد.»

حوزه‌های جامعه خصلت خاصی می‌بخشد، بلکه سطح نیازهای تولیدی و مصرفی خانواده نیز در حجم تولید و مصرف اقتصاد جامعه (به‌عنوان یکی از شاخص‌های توسعه) تأثیر می‌گذارد (Aguirre, 2004: 7).

ادوارد بنفیلد (۱۹۵۸) در پژوهش خود درباره روستاهای عقب‌مانده در جنوب ایتالیا به این نتیجه می‌رسد که آنچه او «فامیل‌گرایی غیراخلاقی» می‌نامد بنیان اخلاقی را شکل داده که آن را باید اخلاق توسعه‌نیافتگی دانست. به نظر او، متغیر ناتوانی روستاییان در تولید کالاهای عمومی به‌عنوان پیامد فامیل‌گرایی غیراخلاقی، قادر به توضیح چرایی عقب‌ماندگی یک روستا است. تداوم رشد اندک اقتصادی نیز به ماندگاری فامیل‌گرایی غیراخلاقی کمک می‌کند. حتی رابرت پاتنام نیز معتقد است که قدرتمند بودن پیوندهای درون خانواده (که او آنها را سرمایه اجتماعی درون‌گروهی^۱ می‌نامد) بی‌اعتمادی به نهادها و احزاب سیاسی را افزایش می‌دهد. در همین راستا، برخی دیگر (مانند گیسو، ساینزا، و زینگالز، ۲۰۰۷) نیز معتقدند که پیوندها و تعهدات قوی در میان خانواده‌ها ضعف اعتمادِ تعمیم‌یافته، بی‌علاقگی به مباحث عمومی، و سیاست‌های عمومی، یعنی اجزای سرمایه اجتماعی را در پی دارد و از این‌رو، در توسعه اقتصادی تأثیر منفی خواهد داشت (Alesina and Giuliano, 2008). در مقابل، بلا بر اهمیت وجود سطحی از ارزش‌ها و پیوندهای خانوادگی برای بهبود جامعه تأکید می‌کند. به نظر او، این آیین‌ها و روابط خانوادگی هستند که معیارهای درستکاری، برابری و اعتماد به یکدیگر را تقویت می‌کنند و قواعد عام در جهان کسب‌وکار را گسترش می‌دهند (ی. سو، ۱۳۷۸: ۶۵). به نظر بلا، حد خاصی از تبارگرایی (که از یک منظر، اشاره‌ای است به خانواده‌گرایی) می‌تواند نوسازی را رونق بخشد (برای مثال، ژاپن)، اما اگر این تبارگرایی، بیش از اندازه گسترش یابد، به شکست نوسازی منجر خواهد شد (برای نمونه، چین). به‌طورکلی، در مخرج مشترک پژوهش‌های نوع اول از دسته اول، تأکید بر این است که ساختار درون خانواده چارچوبی از هنجارهای اجتماعی را تشکیل می‌دهد. اگر ساختار خانواده بسیار سنتی و سلسله‌مراتبی باشد، به ناهنجاری و اعوجاج در فرایند توسعه صنعتی منجر خواهد شد.

در تحقیقات نوع دوم از دسته اول، تأکید بر پیامدهایی است که توسعه برای خانواده داشته است. سابقه این نوع تحلیل‌ها را می‌توان به آرای کارل مارکس بازگرداند. از نظر مارکس، خانواده نهادی اجتماعی و تاریخی است که در نهایت، در پاسخ به فشارهای اقتصادی و سیاسی تغییر می‌کند (Sean, 1985: 104-105). کنینگ و همکارانش (2013: 4) این بحث را مطرح کرده‌اند که با توسعه جامعه، نرخ زاد و ولد و جمعیت خانواده کاهش می‌یابد، این بدان معناست که با افزایش درآمدها و به‌ویژه، افزایش فرصت‌های تحصیلی و شغلی برای زنان،

خانواده نیز متحول می‌شود. پیتر ایوانز و جان استفان (2005: 748) نیز به دگرگونی‌هایی که در نهاد خانواده به واسطه تحولات اجتماعی و فشارهای توسعه‌ای اتفاق می‌افتد اشاره کرده‌اند: «در فرایند توسعه، همه نهادهای اجتماعی دگرگون می‌شوند؛ فشار ناشی از تقویت روندهای تولیدی جدید تحولاتی را در روابط میان جنسیت و کار پدید می‌آورد که به نوعی در نقش‌های خانوادگی (و ساختار خانواده) بازخورد خواهد داشت.» اغلب نظریه‌پردازان مکتب نوسازی (کلاسیک و جدید) نیز از این عقیده طرفداری کرده‌اند. به نظر آن‌ها (به‌ویژه در مکتب کلاسیک نوسازی) در فرایند توسعه، الگوی «خانواده سنتی» در جوامع کمتر توسعه‌یافته در نهایت هرچه بیشتر به الگوی «خانواده مدرن» غرب نزدیک خواهد شد (شوازی و عسکری‌ندوشن، ۱۳۸۷: ۷۰-۷۲). رونالد اینگلهارت و کریستین ولزل (۱۳۸۹) نیز بر تأثیر سطوح بالای توسعه در جوامع فراصنعتی بر دگرگونی ارزشی و اجتماعی تأکید می‌کنند. به نظر آن‌ها، جوامع فراصنعتی در فرایندی از دگرگونی در نهاد خانواده، ارزش‌ها و تعلقات فردی، نرخ پایین زاد و ولد، افزایش طلاق و رشد شدید ارزش‌های ابراز وجود قرار گرفته‌اند.

ادبیات رو به رشدی نیز درباره نقش پیوندهای خانوادگی در شکل‌گیری سازمان‌های تجاری و کارآمدی آن‌ها و نیز تأثیر آنها در توسعه وجود دارد. این دسته از پژوهش‌ها، دسته دوم تحلیل رابطه خانواده و توسعه را تشکیل می‌دهند. برای مثال، می‌توان به مطالعات پرز گونزالس (۲۰۰۶) درباره تأثیر سازوکارهای کنترلی خانوادگی در کاهش ریسک شرکت‌های تجاری و بندسن، نیلسن، پرز گونزالس، و وولفنزون (۲۰۰۷) درباره نقش شبکه‌های خانوادگی در عملکرد مطلوب شرکت‌های تجاری اشاره کرد. بارکارت، پانونزی، و شلیفر (۲۰۰۳) و مورک، وولفنزون، و یونگ (۲۰۰۵) نیز در این باره بحث کرده‌اند که در کشورهای درحال توسعه، به دلیل ضعف نهادهای اقتصادی و حقوقی، تجارت تاجران کاملاً به شبکه‌های خانوادگی میان این تاجران وابسته است. شبکه‌های خانوادگی می‌توانند با کمک به جمع‌آوری اطلاعات و قراردادهای لازم‌الاجرا، بخش مهمی از نااطمینانی و ریسک محیط‌های تجاری را کاهش دهند (Bunkanwanicha, Fan and Wiwattanakantang, 2008). ایده اصلی این پژوهش‌ها را داده‌های تجربی نیز تأیید می‌کنند. کارفرمایانی که خواهان کاهش هزینه‌های خود هستند، ترجیح می‌دهند افراد «قابل اعتمادی» را استخدام کنند. آن‌ها به آشنایان خود مراجعه می‌کنند زیرا در این نوع ارتباط، هزینه مبادله به شدت کاهش و انگیزه برای موفقیت شرکت افزایش می‌یابد: این شرکت متعلق به خانواده «ما» است که «من» نیز در سود حال یا دارایی آینده آن سهیم خواهم بود. بر اساس مشاهدات، در آمریکای لاتین و شرق آسیا بسیاری از شرکت‌های خصوصی بزرگ را خانواده‌های پرنفوذ اداره می‌کنند (Garrido and Peres, 1998: 129-150).

بازار و توسعه

اغلب پژوهش‌هایی که بر اهمیت تضمین امنیت مالکیت خصوصی و حقوق تضمین‌شده مالکیت تأکید دارند، بازار را کارگزار توسعه یا حداقل، یکی از مهم‌ترین کارگزاران توسعه تلقی می‌کنند. به نظر آنها و در تداوم مکتب کلاسیک‌ها (مانند آدام اسمیت)، بازار حوزه‌ای خودتنظیم‌گر است که اقتصاد را از طریق تعقیب منافع فردی ساماندهی می‌کند^۱. مکاتب بعدی اقتصادی، مانند مکتب اتریش، نیز در ادامه همین جریان فکری بر بازار خوداتکا تأکید داشتند. برای مثال، آرای فردریش فون هایک درباره نظم خودانگیخته و دانش ناکامل بشر، وجه دیگری از رویکردهای بازارمحور محسوب می‌شود^۲. در گزارش‌های نهادهای بین‌المللی مانند بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، به‌ویژه در دهه‌های هفتاد و هشتاد، می‌توان عبارت‌های زیادی یافت که در آنها بر اهمیت عامل فوق در توسعه جوامع تأکید شده است. حتی گزارش سال ۱۹۹۳ بانک جهانی درباره نقش دولت در معجزه شرق آسیا نیز به ضرورت تضمین مالکیت خصوصی سرمایه‌گذاران داخلی و خارجی اشاره دارد، زیرا «در صورت ترس از سلب مالکیت، ابتکارات خصوصی کاهش پیدا می‌کنند» (World Bank report, 1993: 221) ابتکارات خصوصی‌ای که سرنوشت توسعه را تعیین می‌کنند. در این گزارش، به دیدگاه نوکلاسیک‌ها به‌عنوان مدافعان تمام عیار رویکرد بازارمحور اشاره شده است. نوکلاسیک‌ها حتی در تفسیر دلایل موفقیت کشورهای شرق آسیا به گسترش نقش بازار و محدودیت نقش دولت اشاره می‌کنند. برای مثال، وُلف (۱۹۸۸) معتقد است که موفقیت نسبی اقتصادهای هنگ‌کنگ، مالزی، سنگاپور، کره، و تایوان در گرو تصمیمات و سیاست‌هایی بود که بر مبنای آنها، نقش دولت در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی محدود شد و به جای آن، بازارها - علی‌رغم ضعف‌های بسیار - نقش قاطعی در تخصیص منابع داشتند. به نظر چن (۱۹۷۹) نیز در ژاپن و چهاربیر آسیا، دولت در اقتصاد دخالتی ندارد، زیرا در این کشورها، بسترسازی برای فعالیت کارآفرینان خصوصی تنها وظیفه دولت محسوب می‌شد (World Bank report, 1993: 82).

به نظر بازارگرایان، حمایت دولت از تولیدکنندگان داخلی در مقابل رقبای خارجی باعث می‌شود تولیدکنندگان داخلی به جای درخواست از دولت برای بسترسازی برای رقابت بیشتر، بر خواست‌های غیرمولد متمرکز شوند (Evans, 2001: 3558). برخی دیگر نیز در چارچوب نظریه نهادگرایی، با تأکید بر اهمیت نقش بازارها، کارآمدی آنها را منوط به وجود نهادهای

۱. برای مطالعه بیشتر ر.ک.: باتلر، ایمون (۱۳۹۲). چکیده از رساله ثروت ملل، ترجمه بردیا گرشاسبی، تهران: انتشارات سارگل.

۲. برای مطالعه بیشتر نظریه هایک ر.ک.: هایک، فریدریش فون (۱۳۸۰)، قانون، قانونگذاری و آزادی: گزارش جدیدی از اصول آزادی‌خواهانه عدالت و اقتصاد سیاسی (قواعد و نظم)، ترجمه مهشید معیری و موسی غنی‌نژاد، تهران: طرح نو.

غیربازاری (سیاسی و غیرسیاسی) می‌دانند. برای مثال، جارکین (۲۰۰۷) به پیش‌نیازهای کارآمدی نهادهای بازاری اشاره می‌کند که از طریق نهادهای سیاسی دموکراتیک تأمین می‌شود. به نظر او (2007: 111) این نهادهای سیاسی به‌عنوان نهادهایی فرادست، با خلق قواعد منصفانه و کارآمد از اقتصاد بازار حمایت می‌کنند.

جامعه مدنی و توسعه

مفهوم جامعه مدنی سابقه زیادی در مطالعات اجتماعی دارد، اما معنای این مفهوم بسیار تغییر یافته است (Green, 2002: 2). نگاهی مختصر به پژوهش‌ها درباره جامعه مدنی نشان می‌دهد که بر سر چیستی و به‌ویژه مرزهای مفهومی جامعه مدنی اتفاق نظر فراگیری وجود ندارد. با وجود این، در بسیاری از پژوهش‌ها، بر عناصر و مؤلفه‌هایی چون همبستگی، پیوندهای اقتصادی یا ارتباطات رسمی میان سازمان‌های غیردولتی تأکید شده است.^۱ در این پژوهش‌ها، به نهادهایی چون سازمان‌های بین‌المللی، رسانه‌ها، کلیساها، سازمان‌های داوطلبانه یا حتی احزاب سیاسی به‌عنوان بخش‌هایی از جامعه مدنی توجه شده است (Salnykova, 2006: 34). نوعی اجماع نظر نسبی وجود دارد که بر مبنای آن، جامعه مدنی توازن پیچیده‌ای از توافق و تعارض و ارزشمند دانستن میزانی از تفاوت است که با حداقلی از توافق برای زندگی مدنی همراه است. در اینجا، فرد عنصر مرکزی جامع مدنی محسوب می‌شود و عضویت در گروه‌ها داوطلبانه است. در این ادبیات، به نظریات هابرماس درباره حوزه عمومی نیز توجه بسیار شده است. به نظر هابرماس، حوزه عمومی، عرصه‌ای است که در آن افراد درباره موضوعات مورد توجه عموم در فضایی عاری از فشار و اجبار و وابستگی‌ها (نابرابری‌ها) بحث و گفت‌وگو می‌کنند (Cumings, 2007: 13). بدین معنا، جامعه مدنی قلمرویی از زندگی اجتماعی ماست که در آن چیزی نزدیک به افکار عمومی بتواند شکل گیرد و در آن دسترسی برای همه شهروندان تضمین شود (رحمانی‌زاده دهکردی، ۱۳۸۲: ۱۴۸). بسیاری از دانشمندان علوم اجتماعی مانند لاری دیاموند (۱۹۹۴)، نورمن آپهوف (۱۹۹۳) و وان تیل (۱۹۸۸)، معتقد به تفکیک جامعه به سه حوزه خصوصی (بازار)، دولتی (دولت)، و جامعه مدنی هستند. بدین معنا، هم باید به تفکیک میان جامعه مدنی و بازار اشاره کرد و هم همراستا با آنتونی گرامشی (۱۳۸۳)، جامعه مدنی و جامعه سیاسی را از هم متمایز کرد. بسیاری از محققان این حوزه (برای مثال، لینز و استپان، ۱۹۹۶؛ کویبک، ۲۰۰۰) نه تنها میان جامعه مدنی و جامعه اقتصادی تفکیک قائل می‌شوند، بلکه جامعه مدنی و جامعه سیاسی را نیز از هم

۱. برای مطالعه‌ای مختصر درباره نظریات جامعه مدنی رک: عطار، سعید (۱۳۸۸) «سرمایه اجتماعی، جامعه مدنی و دولت: عناصر دستیابی به توسعه»، فصلنامه سیاست، دوره ۳۹، شماره ۴، زمستان، صص ۱۳۱-۱۳۴.

تمایز می‌کنند. آن‌ها به دلیل آنکه جامعه سیاسی در صدد کسب قدرت سیاسی است و بنابراین، به جزئی از دولت تبدیل می‌شود، آن را از جامعه مدنی جدا کرده‌اند (Mudde, 2007: 213-214).

به‌طور کلی، درباره رابطه جامعه مدنی و توسعه، می‌توان به دو دسته از پژوهش‌ها اشاره کرد: گروهی که جامعه مدنی قوی را پیش‌نیاز توسعه می‌دانند و گروهی دیگر که جامعه مدنی قوی را محصول و پیامد توسعه قلمداد می‌کنند. در گروه اول از پژوهش‌ها می‌توان به حوزه مولیناس اشاره کرد. به نظر او، توانمندی جامعه مدنی می‌تواند توسعه کشور را تسریع کند. او در پژوهشی گسترده در مناطق روستایی پاراگوئه می‌نویسد: «سازمان‌های مستقل در روستاها که انرژی خود را از جنبش‌های مردمی می‌گیرند، به لحاظ سیاسی بسیار فعال‌تر از سازمان‌های حکومتی هستند. این سازمان‌های مستقل، همچنین توانایی تمرکز بر گستره وسیع‌تری از فعالیت‌های اقتصادی و سیاسی را دارند» (Molinas, 2002: 107). رولین توسالم (2007: 361-386) نیز با تحلیل وضعیت جامعه مدنی در ۶۰ کشور در حال توسعه، قدرتمند بودن جامعه مدنی را عامل مهمی در بهبود عملکرد نهادها و تقویت شاخص‌های توسعه (سیاسی) می‌داند. دانشمندان نوتوکویلی مانند رابرت پاتنام نیز، تقویت جامعه مدنی را عامل تقویت توسعه می‌دانند. پاتنام نیز به‌صراحت اشاره می‌کند که «چگونه می‌توان تفاوت‌های فاحش در کیفیت حکومت‌ها را توضیح داد؟ ... بهترین عامل پیش‌بینی‌کننده چیزی است که الکسی دوتوکویل آن را بیان کرده بود: سنت‌های قدرتمند مشارکت مدنی (شرکت در انتخابات، تعداد خوانندگان روزنامه‌ها، عضویت در گروه‌های سرود مذهبی و محافل ادبی، باشگاه‌های نیکوکاران، و باشگاه‌های فوتبال) نشانه‌های موفقیت یک منطقه هستند» (پاتنام، ۱۳۸۴: ۹۶). بخش دیگری از محققان دسته اول (Pickin and et al., 2002) نیز با توجه به وابستگی توسعه به جامعه مدنی و به دلیل آنکه جامعه مدنی در کشورهای کمتر توسعه‌یافته، ضعف‌های بنیادی فراوانی دارد از ضرورت «آزادسازی جامعه مدنی»^۱ به معنای تقویت مدنیت و پذیرش آزادی فعالیت در میان گروه‌های جامعه مدنی و از طریق خود آن‌ها سخن گفته‌اند^۲ که لازمه آن، تمایز قائل شدن میان انواع مختلف اجتماعات، انجمن‌ها و تشکل‌هاست (Boeck and Fleming, 2005: 262). به نظر آن‌ها، جامعه مدنی باید از سنت‌های ضدمدنی خود رها شود تا فرایند توسعه به نتیجه مطلوب برسد.

در دسته دوم از پژوهش‌ها، جامعه مدنی قوی محصول موفقیت در توسعه ملی قلمداد

1. Releasing civil society.

۲. برای اولین بار، کریسی پیکین (Chrissie Pickin) و جینی پوپای (Jennie Popay) این مفهوم را در کارگاه آموزشی «درس‌هایی از طرح پژوهشی کنش اجتماعی» مطرح کردند. برای مطالعه بیشتر ر.ک.:

<http://www.nwpho.org.uk/press/regeneration.pdf>

می‌شود. در واقع، توسعه کارگزاری دیگر نهادها باعث تقویت انجمن‌ها و تشکل‌هایی می‌شود که در شرایط پیش از توسعه، توانایی اندکی داشتند. برای مثال، اینوگوچی (2000: 103) تقویت جامعه مدنی را نتیجه مدرنیزاسیون اجتماعی-اقتصادی می‌داند، زیرا بدون حدی از توسعه اقتصادی و مدرنیزاسیون اجتماعی، سربرآوردن جامعه مدنی ممکن نیست. شووارتز (2002: 197) نیز افزایش تعداد گروه‌های جامعه مدنی در ژاپن و فعالیت گسترده آن‌ها در بسیاری از حوزه‌ها از اوایل دهه نود را محصول توسعه موفقیت‌آمیز ژاپن در دهه‌های قبل می‌داند.

جامعه سیاسی و توسعه

در علوم اجتماعی، تفکیک دقیق و پذیرفته‌شده‌ای میان تشکل‌های معطوف به همیاری (جامعه مدنی)، تشکل‌های معطوف به سودآوری (جامعه اقتصادی) و تشکل‌های معطوف به قدرت سیاسی (جامعه سیاسی) صورت نگرفته است، اما چنانکه اشاره شد، می‌توان به دلیل منطق متفاوت هر کدام از این تشکل‌ها، تمایزی میان حوزه‌های فعالیت آن‌ها قائل شد. بر مبنای این تفکیک، احزاب سیاسی مهم‌ترین بازیگر جامعه سیاسی، ابزار اصلی برای اعلام منافع و خواست‌های اجتماعی-سیاسی به دولت و اجرایی شدن آن‌ها در قالب سیاست‌ها هستند (موزلیس، ۱۳۸۲: ۲۳۵).

در برخی از پژوهش‌ها (Hernandez, 2000) به تأثیر مثبت به مشارکت طلبیدن احزاب (در چارچوب تقویت دموکراسی) در افزایش ثبات، ارتقای شاخص‌های حاکمیت قانون، افزایش مشارکت مدنی و از همه مهم‌تر، بر نقش آن‌ها در ارتقای کیفیت نهادهایی تأکید شده است که مسئول طراحی و اجرای برنامه‌های توسعه‌ای هستند. درباره نقش جامعه سیاسی و احزاب در روند توسعه می‌توان به پژوهش‌هایی اشاره کرد که تجربه مثبت احزاب توسعه‌گرا در ژاپن، چین و چند کشور دیگر را تحلیل کرده‌اند. توسعه در چین، مورد مطالعاتی بسیار جذابی برای تحلیل نقش احزاب در توسعه بوده است. ثبات رویه در حزب کمونیست چین به منظور اتخاذ سیاست‌های معطوف به توسعه کشور باعث شد تا از اواخر سال ۱۹۷۷ (و به‌ویژه از سال ۱۹۷۹ با سیاست درهای باز دنگ شیائوپینگ، دبیرکل حزب کمونیست) چین رشد اقتصادی شگفت‌انگیزی را تجربه کند. عزم حزب کمونیست چین برای خارج کردن کشور از توسعه‌نیافتگی باعث شد تا این کشور پس از گذشت سه دهه، به یکی از مهم‌ترین قطب‌های

۱. برای مطالعه رک.:

Wiatr, Jerzy J. (1970) "Political Parties, Interest Representation and Economic Development in Poland", *The American Political Science Review*, Vol. 64, No. 4, December, pp. 1239-1245.

اقتصادی جهان تبدیل شود (Tisdell, 2009: 290-294). نظام حزبی کارآمد در ژاپن نیز، از ریشه‌های قوی تاریخی برخوردار نبود، اما به دلیل قدرت و توان مهم‌ترین حزب کشور، حزب لیبرال دموکرات^۱، به‌ویژه طی سال‌های ۱۹۵۵ تا ۱۹۹۳، نظام حزبی قوی‌ای در ژاپن به وجود آمده است. قدرت فراوان و استمرار حضور این حزب در قدرت، باعث استمرار سیاست‌هایی شد که از طریق نظام اداری قدرتمند و با نفوذ این کشور طرح‌ریزی شده بود (White, 1998: 41). این حزب، علی‌رغم رقابت‌های به نسبت آزاد انتخاباتی، نظام باز اطلاعاتی، الزام قانونی به رعایت آزادی‌های مدنی و حق به رسمیت شناخته‌شده آزادی در تأسیس انجمن‌های سیاسی، به تنهایی یا با ائتلاف با دیگر احزاب (ائتلاف‌هایی که در آن‌ها نیز دست بالا داشت) قدرت را در دست داشت (Brooker, 2000: 120). تداوم نظام حزبی به رهبری حزب لیبرال دموکرات باعث شد تا پس از جنگ جهانی دوم تا اواخر دهه هشتاد ژاپن رشد سریعی را تجربه کند^۲.

سیدنی تارو (۱۹۹۶) در نقد کتاب «دموکراسی و سنت‌های مدنی» نوشته رابرت پاتنام (۱۹۹۳) به این نکته اشاره می‌کند که حکومت خوب در ایتالیا، معلول اجتماعات مدنی نیست بلکه موجودیت هر دو مدیون سیاست‌های مترقی اتخاذشده توسط احزاب در مناطق خاص این کشور بوده است. فولی و ادواردز نیز نشان داده‌اند که بخش عمده‌ای از کلوب‌های ورزشی، اجتماعات مربوط به گروه‌های آوازخوانی، انجمن‌های تعاونی و سایر مجامعی که در تحلیل پاتنام از آن‌ها به‌عنوان سرزمین مدنی (و پیشرفته) شمال ایتالیا یاد می‌شود، در واقع، اجتماعاتی بودند که از طریق دو حزب بزرگ کمونیست و دموکرات مسیحی و در راستای اهداف آن‌ها تأسیس و سازماندهی شده بودند (Lowndes and Wilson, 2001: 636). این مسئله نشان‌دهنده تأثیر احزاب و سیاست‌های آن‌ها در روند توسعه کشور است. از سوی دیگر، در ادبیات شکاف‌های اجتماعی نیز بحث‌های مختلفی درباره شیوه‌ها و سازوکارهای انعکاس شکاف‌های اجتماعی در احزاب وجود دارد. در این دسته از پژوهش‌ها، ناکارآمدی احزاب (و احتمالاً ناکارآمدی دولت‌ها و تضعیف روند توسعه)، محصول شکاف‌هایی دانسته می‌شود که بی‌واسطه در درون احزاب بازتاب پیدا کرده و به احزاب، خصوصیت‌های مشخصی می‌دهند. استین روکان مبدع این نظریه بوده است. وی معتقد است که احزاب، سخنگوی شکاف‌های اجتماعی محسوب می‌شوند (Rokkan, 1970: 5-12). به نظر او، صورت فعلی نظام‌های حزبی، چیزی جز

1. Liberal Democratic Party (LDP)

۲. برای مطالعه گزارشی از نقش این حزب در فراز و فرودهای توسعه در ژاپن رک.:

Brady, David H. & Michael Spence (2010) "The Ingredients of Growth", Stanford Social Innovation Review, Spring; Available online at: http://www.ssireview.org/articles/entry/the_ingredients_of_growth.

تعامل این برخوردها و اشکال و تراکمی نیست که این شکاف‌ها طی اوضاع و احوال متفاوت هر جامعه به خود گرفته‌اند (بدیع، ۱۳۷۹: ۱۷۵)^۱. در همین زمینه، پی‌یر و پیترز (۲۰۰۰) استدلال می‌کنند که بی‌ثباتی دولت‌های آمریکای لاتین ناشی از وجود احزابی است که نماینده بدون واسطه شکاف‌های گسترده اجتماعی هستند. به نظر آن‌ها، احزاب در این کشورها، نوعی استتار قبایل و دیگر گروه‌های اجتماعی هستند. این ویژگی باعث شده است تا سیاست به جای رقابت برای پُست‌ها، به عرصه «برنده، صاحب همه چیز می‌شود» تبدیل شود. در این فضا، پست‌های دولتی عرصه‌ای برای ارتقای منافع شخصی به جای اعمال حکمرانی می‌شوند (Pieer and Peters, 2000: 187) و از این طریق، بر روند توسعه کشور اثر منفی می‌گذارد.

دولت و توسعه

برای فهم رابطه دولت و توسعه، از یک نظر می‌توان به دو جریان فکری مهم در مطالعات توسعه اشاره کرد. اولین جریان فکری مربوط به چشم‌اندازی است که در آثار اندیشمندان مکتب تاریخی اقتصاد مانند داگلاس نورث (۱۹۸۱) ارائه شده است. در این آثار، کارکرد اصلی دولت ایجاد هنجارها و قوانین پیش‌بینی‌پذیری است که حقوق مالکیت را تعریف و تضمین می‌کنند. در دومین دیدگاه، دولت به شکلی فعال درگیر تأسیس نهادهای جدیدی است که وظیفه آنها تسهیل تجارت و سرمایه‌گذاری و بسیج منابع به منظور تسریع رشد ظرفیت‌های جدید تولیدی است. کارل پولانی (۱۹۵۷) یکی از مدافعان دیدگاه اخیر است (Evans, 2001: 3557). بسیاری از پژوهش‌ها درباره نقش دولت در توسعه، به دومین دیدگاه گرایش دارند. در این آثار، به دولتی که از همه ظرفیت‌های اقتصادی-اجتماعی-فرهنگی موجود در جامعه، گروه‌ها و سازمان‌های فعال و دارای تمایل و توان به نقش‌آفرینی و نوآوری در عرصه‌های مختلف جامعه، به منظور تحقق زندگی بهتر و رفاه و امنیت بیشتر برای جامعه استفاده می‌کند، دولت توسعه‌گرا^۲ گفته می‌شود.

در این دیدگاه، دولت نه تنها فراهم‌کننده کالاهای عمومی (ارز با ثبات، نظام سلامت عمومی، نظام آموزش فراگیر) و داور و مجری نهایی برای تضمین حاکمیت قانون (حقوق

۱. برای مطالعه بیشتر نظریه روکان ر.ک.:

Flora, Peter, Stein Kuhnle and Derk Urwin (eds.) (1999) *State Formation, Nation-Building and Mass Politics in Europe: The Theory of Stein Rokkan*, Oxford and New York: Oxford University Press.

2. developmental state

۳. برای مطالعه بیشتر درباره مؤلفه‌ها و شاخص‌های دولت توسعه‌گرا، ر.ک.: لفت‌ویچ، آدریان (۱۳۸۴) سیاست و توسعه در جهان سوم، ترجمه علیرضا خسروی و مهدی میرمحمدی، تهران: مؤسسه فرهنگی و مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر، صص ۲۰۵-۲۲۷.

مالکیت، دادرسی، آزادی بیان و اجتماعات) است، بلکه تواناترین نهاد اجتماعی برای تسهیل اتحاد ملی فراسوی مرزهای طبقاتی، قومیتی، نژادی، جنسیتی، سیاسی، و مذهبی است (Woolcock, 2000: 236). بسیار گفته شده است که بر اساس تاریخ توسعه کشورهای توسعه‌یافته غربی، توسعه به کارگزاری نظام بازار آزادی محقق شد که درون چارچوب ملی (ملت-دولت) و بازارهای یکپارچه‌شده توسط دولت مطلقه قرن‌های شانزدهم و هفدهم، دستیابی به حداکثر سود برای شرکت‌های خصوصی و تحقق حداکثر منافع ملی برای مردمان کشور (= دست پنهان آدام اسمیت) را مد نظر قرار داده بود. دولت در این جوامع، با سیاست‌های خود، کسب سود برای بخش خصوصی را تسهیل و روند توسعه کشور را تقویت می‌کرد، اما در تحلیل نهایی، این بازار بود که فرایند توسعه را پیش می‌برد. با این حال، از نظر مدافعان نقش دولت در توسعه، در این کشورها نیز دولت نقش بسیار مهمی در روند توسعه بر عهده داشت. به نظر بینگهام (1998: 21)، نمی‌توان کشوری را نام برد که در آن دولت نقشی در روند توسعه نداشته است.

از سوی دیگر، در جوامع توسعه‌نیافته یا در حال توسعه که نتوانسته‌اند سیر تکامل تاریخی خود را به صورت طبیعی طی کنند، توسعه بیش‌ازپیش بر عهده سازمان‌یافته‌ترین بخش جامعه، یعنی دولت، سپرده شده است. به نظر گرشنکرون، هرچه یک کشور دیرتر در مسیر توسعه گام بگذارد، نیاز بیشتری به هدایت از بالا دارد (موزلیس، ۱۳۸۲: ۲۳۶). این دولت است که با دخالت و هدایت مستقیم خود، این فرایند را به گونه‌ای برنامه‌ریزی شده اجرا می‌کند. به عبارت دیگر، دولت به دلیل انسجام بالا و داشتن سازمان‌های تشکیلاتی متعدد منظم، بهترین گزینه برای هدایت این جوامع در مسیر توسعه‌یافتگی محسوب می‌شود. از این منظر، گفته می‌شود که هیچ نمونه تاریخی وجود ندارد که اقتصادی بدون نقش کارساز و مؤثر دولت در اداره امور توسعه یافته باشد.^۱ بر مبنای این پیش‌فرض، دو نظریه کلی را درباره دخالت دولت می‌توان مطرح کرد: دخالت‌های کارکردی و دخالت‌های انتخابی. کشورهای پیشرفته صنعتی مصداق الگوی دوم هستند، زیرا در فعالیت‌های صنعتی خود چنان پیچیده هستند که نظارت کارکردی دولت توجیه‌ناپذیر شده است و از این‌رو، تمایل بیشتری به دخالت‌های انتخابی دارند. در مقابل،

۱. به نظر فرد بلاک، دولت در کشورهای توسعه‌یافته نیز دولتی توسعه‌گراست. به نظر او (2008: 170-175)، دولت‌های اروپایی به‌وضوح دستورکارهای توسعه‌گرایانه خود را اعلام و آن‌ها را در سطح ملی و منطقه‌ای اجرا می‌کنند. دولت آمریکا نیز همین رویه را دنبال می‌کند اما به دلیل تسلط ایده‌های بنیادگرایانه بازارمحور، دولت آمریکا دولت توسعه‌گرای پنهان است. برای مطالعه بیشتر ر.ک.: چانگ، ها جون (۱۳۹۳) بیست و سه گفتار درباره سرمایه‌داری، ترجمه ناصر زرافشان، تهران: انتشارات مهریستا.

کشورهای درحال توسعه به علت فقدان نهادهای با سابقه اقتصادی و ضعف دولت، به دخالت‌های کارکردی تمایل دارند. پیش‌فرض هر دو، نقش مهم دولت در توسعه است.

جامعه بین‌المللی و توسعه

اولویت دادن به محیط بین‌المللی در بحث توسعه به این معنی است که تحولات درون مرزهای ملی در بستر تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی رخ می‌دهد. به عبارت دیگر، تحولات خرد تا کلان ملی در محیط وسیع‌تر بین‌المللی اتفاق می‌افتد. منشأ این رویکرد در ادبیات توسعه به بحث‌هایی بازمی‌گردد که دو مکتب وابستگی و نظام جهانی در دهه هفتاد مطرح کرده بودند. مکتب وابستگی در اندیشه‌های اقتصاددانان ساختارگرایی چون راثول پریش و اندیشه‌های نومارکیستی ریشه دارد که بر عواقب منفی امپریالیسم تأکید می‌کردند (ی. سو، ۱۳۷۸: ۱۲). ایده اصلی مکتب وابستگی این بود که توسعه اروپا، توسعه‌نیافتگی شدید دنیای غیراروپایی را به دنبال داشته است. به نظر فرانک، انتقال مازاد اقتصادی (در چارچوب سازوکار متروپل - قمر^۱ یا مرکز-پیرامون) در میان کشورها، توسعه‌نیافتگی کشورهای جهان سوم و توسعه کشورهای غربی را در پی داشته است (ی. سو، ۱۳۷۸: ۱۲۴). فرانک (1969: 281-318)، علت توسعه‌نیافتگی را غارت مداوم مازاد کشورهای توسعه‌نیافته و انتقال آن به مراکز نظام سرمایه‌داری جهانی می‌داند. تداوم این روند در کشورهای مختلف (به‌ویژه در چارچوب تجارت انحصارگرایانه)، به تداوم فقر توده مردم منجر شده است.

در سطح دیگری از این نظریات، ایوانز و استفان (2005: 748 & 756)، افزایش ارتباطات متنوع میان اقتصاد سیاسی بین‌المللی و ساختارهای اجتماعی داخلی کشورها را باعث تأثیرگذاری بیشتر نظام بین‌المللی و تحولات آن در عرصه داخلی کشورها می‌دانند. به نظر آنها، توسعه هرگز صرفاً متکی به شرایط داخلی نبوده و در میانه تأثیر و تأثرات جهان خارج اتفاق افتاده است. از این رو می‌توان گفت که توسعه در درون نظام «بین‌المللی شده»^۲ اتفاق می‌افتد. ایوانز (۱۳۸۰: ۳۹) با اشاره به آرای آلبرت هیرشمن می‌نویسد: «همان‌طور که آلبرت هیرشمن (۱۹۷۷) به نحو قانع‌کننده‌ای مطرح کرده است، قرارگرفتن در جایگاه خاصی از نظام بین‌المللی تقسیم کار، تبعات پویا، و ایستایی در پی دارد».

ایمانوئل والرشتاین (۱۹۷۴)، نظریه‌پرداز مکتب نظام جهانی نیز، نظام جهانی را متشکل از دو عنصر اساسی می‌داند: تقسیم کار واحد و نظام‌های فرهنگی متعدد. او در انتقاد به تقسیم دو وجهی مرکز-پیرامون (یا متروپل-قمر)، مفهوم نیمه‌پیرامون^۳ را به تحلیل خود می‌افزاید؛

1. metropole-satellite.
2. internationalized.
3. semi periphery.

نیمه‌پیرامونی (یا نیمه‌اقماری) که عناصر مختلطی از مرکز و پیرامون را در خود دارد. در مکتب نظام جهانی، نظام جهانی بخش‌های ساختاری دارد (مرکز، نیمه‌پیرامون، و پیرامون) که در مراحل متناوب توسعه و رکود پدید آمده‌اند.^۱ والرشتاین (1974: 347-357) معتقد است که در چنین چارچوبی می‌توان کل نظام و توسعه بخش‌های منطقه‌ای آن را به طور تطبیقی تحلیل کرد. او، اندیشه «جهان سوم»^۲ را رد می‌کند، زیرا به اعتقاد او فقط «یک» جهان وجود دارد که با شبکه پیچیده‌ای از مبادلات اقتصادی، به یکدیگر متصل شده است. به نظر والرشتاین، تبیین تاریخی، باید نقطه عزیمت خود را نظام جهانی قرار دهد و تمامی پدیده‌ها نیز بر حسب عوارض و پیامدهایی بررسی کنند که برای کلیت نظام جهانی و نیز برای اجزای کوچک‌تر آن به دنبال دارند (ایوانز، ۱۳۸۰: ۲۳۷). این به معنای تعیین سرنوشت توسعه یک کشور از طریق نظام جهانی است.

از این رویکرد انتقادات بسیاری شده^۳ است، اما ایده تأثیرگذاری محیط بین‌المللی در توسعه ملی تا حدودی پذیرفته شده است. در یکی از گزارش‌های بانک جهانی (1993: 292) اشاره شده است که «درحالی‌که ارتباط میان تجارت بین‌المللی و رشد اقتصادی به شکل وسیعی پذیرفته شده است، ماهیت دقیق این ارتباط همچنان موضوع اختلاف است». واقعیت آن است که چه در دوران گذشته و چه در حال حاضر جهانی شدن کنونی، محیط بین‌المللی نقش مهمی در توسعه کشورها داشته است. کمک آمریکا به ژاپن برای رهایی از تحمیل هزینه‌های نظامی و امنیتی در دوره جنگ سرد و تأمین نیازهای ارتش آمریکا در جنگ کره باعث رشد شدید در تولیدات صنعتی ژاپن شد. همچنین، احتیاجات ارتش آمریکا در جنگ با ویتنام را صنایع کره‌ای تأمین کردند که در رشد آن‌ها به شدت تأثیر گذاشت (World Bank report, 1993: 80). حتی برخی باوردارند که پیوستگی با اقتصاد جهانی می‌تواند در شاخص‌های سیاسی کشور نیز تأثیر بگذارد. به نظر کوپر (۱۳۸۴: ۲۳۷)، مشارکت در سازمان تجارت جهانی می‌تواند به تقویت حاکمیت قانون یا دیگر شاخص‌های سیاسی در داخل مرزهای ملی منجر شود.^۴

۱. والرشتاین از دیدگاه جغرافیایی-جامعه‌شناختی چهار مرحله عمده در تاریخ اقتصاد سرمایه‌داری جهانی را ترسیم می‌کند که در هر مرحله این ساختار شکل ویژه‌ای پیدا می‌کند و روندهای متناوبی در دوره‌های اقتصادی دارد.

2. Third world.

۳. فریدمن و واین نقد روشنگری درباره مکتب وابستگی ارائه کرده‌اند. ر.ک.:

Friedmann, Harriet and Jack Wayne (1977) "Dependency Theory: A Critique", *The Canadian Journal of Sociology/Cahiers canadiens de sociologie*, Vol. 2, No. 4, Autumn, pp. 399-416.

وُرسلی نیز در مقاله زیر به نقدهای اصلی به مکتب نظام جهانی اشاره می‌کند. ر.ک.:

Worsley, Peter (1979) "One world or three? A critique of the World-System theory of Immanuel Wallerstein", *The Third World in Europe*, pp. 298-338.

۴. برای مطالعه بیشتر چگونگی ارتباط میان عرصه بین‌المللی و روندهای سیاسی داخل کشور، ر.ک.:

مصطفی السید (۱۳۸۳: ۲۴۸-۲۵۴) نیز به سه نوع تأثیر محیط بین‌المللی در الگویی اشاره می‌کند که کشورها برای توسعه خود برمی‌گزینند: «تأثیرات نمایشی»، مشوق‌ها و محدودیت‌ها. به نظر او، تأثیرات نمایشی به ایدئولوژی‌ها و تجارب موفق دیگر کشورها اشاره دارد. در دهه‌های پنجاه و شصت ایده توسعه دولت‌محور در گفتمان روشنفکران کشورهای کمتر توسعه یافته غالب بود و دولت شوروی نیز به‌عنوان نماد این الگو ستایش می‌شد. با رکود دهه هفتاد و فروپاشی شوروی و اقبال آن در دهه هشتاد و نود این تأثیر نمایشی به شدت ضعیف شد و جای خود را به الگوی بازار آزاد داد. «مشوق‌ها» به حمایتی اشاره دارد که دولت‌های بزرگ در رابطه با کشورهایی به کار می‌برند که از الگوی توسعه مدنظر آن‌ها در کشورهای خود استفاده کنند. نهادهای بین‌المللی نیز برای اعطای وام به اغلب کشورها، شرط عملیاتی کردن برخی سیاست‌ها را مطرح می‌کنند که از درون یک الگوی خاص توسعه استخراج شده است. «محدودیت‌ها» به موانعی اشاره دارد که برای ظهور الگویی خاص به وجود می‌آید. فشار نظام بین‌المللی بر یک کشور برای پذیرش راهبردی خاص حتی می‌تواند تا مرز سقوط نظام سیاسی نیز تداوم داشته باشد. در این بستر، دولت جدید باید سیاست مورد نظر را پیاده کند. تحولات سیاسی در شیلی، نیکاراگوئه، و چند کشور دیگر در دهه‌های گذشته از این منطق پیروی می‌کرد. در این میان اگر کشور مورد نظر، کشوری بزرگ یا از برخی رانت‌های راهبردی برخوردار باشد، این فشارها نمی‌تواند با موفقیت فوری همراه شود.

از سوی دیگر، ویژگی‌های منطقه‌ای و موقعیت ژئوپولیتیکی یک کشور نیز در وضعیت و روندهای توسعه آن تأثیر دارد. قراردادن در منطقه اروپای شرقی یا آمریکای لاتین و یا خاورمیانه، عاملی مهم به‌منظور تقویت یا تضعیف سیاست‌ها و جهت‌گیری‌های توسعه‌گرایانه محسوب می‌شود. همچنین دگرگونی‌های سیاسی در هر منطقه و تغییر و تحولات در کشورهای همسایه نیز می‌تواند در جهت‌گیری‌های یک کشور تأثیر بگذارد. علاوه بر این، اینکه چه کشور یا کشورهایی محورهای سلطه در هر منطقه هستند و ماهیت دولت و گرایش‌های آن‌ها توسعه‌گرا یا توسعه‌ستیز است نیز در سطح توسعه کشورها تأثیر می‌گذارد. برای مثال، طی دو دهه اخیر، کانون شرق آسیا از ژاپن به چین منتقل شده است. این انتقال، پیامدهایی برای کره جنوبی، مالزی، و تایوان داشته است^۱ یا در مثالی دیگر، رقابت میان ایران، عربستان سعودی، ترکیه، و رژیم صهیونیستی و مسلط شدن هر کدام از آن‌ها بر منطقه خاورمیانه نیز در

Whitehead, Laurence (1986) "International Aspects of Democratization", in Guillermo O'Donnell, Phillippe C. Schmitter and Laurence Whitehead (eds.), *Transitions from Authoritarian Rule: Prospects for Democracy*, Baltimore: Jon Hopkins University Press.

۱. به نظر چانگ و همکارانش، منطقه شرق آسیا از معدود مناطقی در جهان است که در آن کشورهای جدیداً دموکراتیک شده به لحاظ اقتصادی به شدت به کشوری غیردموکراتیک وابسته هستند (Chang, Chu and Park, 2007, p. 69).

تحولات و گرایش‌های توسعه‌گرایانه/توسعه‌ستیزانه سایر کشورها تأثیرات زیادی بر جای می‌گذارد. با این حال، این رقابت‌ها در متنی از کنشگری عاملان فرامنطقه‌ای اتفاق می‌افتد. این بازیگران فرامنطقه‌ای نیز می‌توانند نه تنها به مسلط شدن یک کشور در یک منطقه کمک کنند، بلکه می‌توانند در توسعه کشورها نیز تأثیر بگذارند.^۱

نتیجه: پرسشی برای پژوهش‌های آینده

نظریات توسعه سعی دارند تحلیل دقیقی از چرایی توسعه‌یافتگی/توسعه‌نیافتگی کشورها ارائه دهند. از این منظر، همگی آن‌ها با محور مشترکی آغاز می‌شوند؛ یعنی نظریات توسعه‌یافتگی/توسعه‌نیافتگی وحدت موضوعی دارند و پیرامون پرسشی محوری هستند. تفاوت نظریات، حاصل پاسخ‌های متفاوتی است که هر کدام به این پرسش محوری داده‌اند. پاسخ‌هایی که در مجموع ادبیات توسعه را شکل داده است. در این نوشتار کوشیده‌ایم تا این پاسخ‌ها را بر اساس طرح تمایزبخشی هفت‌محوری، دسته‌بندی کنیم. این طرح را باید مقدمه‌ای برای پرسش‌های بعدی درباره توسعه دانست. طرح هفت‌محوری ارائه شده، به فهم اغلب نظریات توسعه کمک می‌کند، اما در ادبیات توسعه نظریاتی را نیز می‌توان یافت که در آنها تلاش شده است در پیرامون یا فراسوی این هفت محور، به پرسش آغازین پاسخ داده شود. با این حال، برای رسیدن به درکی عمیق‌تر در مورد مسئله توسعه، نقطه آغاز ارائه دسته‌بندی‌ای است که اغلب (و نه لزوماً همه) نظریات را بتوان با استفاده از آن تحلیل کرد. گام بعدی، برجسته کردن یک حوزه و تعمیق آن به شکلی است که بتوان پاسخ‌هایی برای پرسش چگونگی توسعه ارائه کرد. از این منظر، تمایزبخشی هفت‌گانه در پاسخ به پرسش «چرایی»، گام اولیه برای ارائه طرحی دقیق در پاسخ به پرسش «چگونگی» خواهد بود.

منابع و مأخذ

الف) فارسی

۱. آرون، ریمون (۱۳۶۴)، مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی، ترجمه باقر پرهام، تهران سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
۲. السید، مصطفی (۱۳۸۳)، «محیط‌های بین‌المللی و منطقه‌ای و تحول دولت در برخی از کشورهای عرب»، در حکیمیان، حسن و زیبا مشاور، دولت و تحول جهانی: اقتصاد سیاسی گذار در خاورمیانه، ترجمه عباس حاتم‌زاده، تهران: انتشارات کویر، صص ۲۳۳-۲۶۲.

۱. اسامه الغزالی حرب در مقاله زیر به نقش دولت‌های غربی در توسعه سیاسی کشورهای عرب منطقه خاورمیانه پرداخته است:

Al-Ghazali Harb, Osama (2007) "The Role of the West in Internal Political Developments of the Arab Region", Arab Reform Initiative, 1April; Available online at: <http://www.arab-reform.net/spip.php?article1602>

۳. اینگلهارت، رونالد و کریستین ولزل (۱۳۸۹)، نوسازی، تغییر فرهنگی و دموکراسی، ترجمه یعقوب احمدی، تهران: انتشارات کویر.
۴. ایوانز، پیتر (۱۳۸۰)، توسعه یا چپاول: نقش دولت در تحول صنعتی، ترجمه عباس زندباف و عباس مخبر، تهران: طرح‌نو.
۵. بدیع، برتران (۱۳۷۹)، توسعه سیاسی، ترجمه احمد نقیب‌زاده، تهران: نشر قومس.
۶. پاتنام، رابرت (۱۳۸۴)، «جامعه برخوردار، سرمایه اجتماعی و زندگی عمومی»، در کیان تاجبخش، سرمایه اجتماعی، اعتماد، دموکراسی و توسعه، ترجمه افشین خاکباز و حسن پویان، تهران: نشر شیرازه، صص ۹۳-۱۱۲.
۷. راولز، جان (۱۳۹۰)، قانون مردمان؛ به همراه «تجدید عهد با ایده دلیل عمومی»، ترجمه جعفر محسنی، تهران: انتشارات ققنوس.
۸. رحمانی‌زاده دهکردی، حمیدرضا (۱۳۸۲)، جامعه مدنی در دوران مدرن، تهران: انتشارات برگ زیتون.
۹. عباسی‌شوازی، محمدجلال، عباس عسکری‌ندوشن (۱۳۸۷)، «آرمان‌گرایی در توسعه و نگرش‌های مرتبط با خانواده در ایران (مطالعه‌ای موردی در شهر یزد)»، نامه علوم اجتماعی، پانیز، شماره ۳۴، صص ۴۹-۷۲.
۱۰. کمرفورد کوپر، مری (۱۳۸۴)، «سازمان‌های بین‌المللی و ظهور دموکراسی: بررسی نتایج عضویت در گات/سازمان تجارت جهانی»، ترجمه علیرضا نامور حقیقی، در حسین بشیریه، گذار به دموکراسی (مباحث نظری)، تهران: نشر نگاه معاصر، صص ۲۲۷-۲۶۶.
۱۱. لش، اسکات (۱۳۸۴)، جامعه شناسی پست مدرنیسم، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: نشر مرکز.
۱۲. گرامشی، آنتونی (۱۳۸۳)، دولت و جامعه مدنی، ترجمه عباس میلانی، تهران: نشر اختران.
۱۳. گلتر، ارنست (۱۳۸۲)، «اهمیت انسان سازگار»، در جان ا. هال (ویراستار)، جامعه مدنی: نظریه، تاریخ و مقایسه، ترجمه افشین خاکباز، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، صص ۳۳-۵۴.
۱۴. موزلیس، نیکوس (۱۳۸۲)، «تجدد، توسعه دیرنگام و جامعه مدنی» در جان ا. هال (ویراستار)، جامعه مدنی: نظریه، تاریخ و مقایسه، ترجمه افشین خاکباز، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، صص ۲۳۳-۲۵۸.
۱۵. ی. سو، آولین (۱۳۷۸)، تغییر اجتماعی و توسعه، ترجمه محمود حبیبی مظاهری، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.

ب) خارجی

16. Aguirre, Maria Sophia (2004), "The Family and Economic Development: Socioeconomic Relevance and Policy Design", Doha Conference Preparatory Sessions, Geneva, Switzerland, August 23-25.
17. Alesina, Alberto and Paola Giuliano (2008), "Family Ties and Political Participation", JEEA lecture, American Economic Association meeting, January.
18. Banfield, Edward C. (1958) *Moral Basis of a Backward Society*, New York: The Free Press.
19. Block, Fred (2008), "Swimming Against the Current: The Rise of a Hidden Developmental State in the United States", *Politics & Society*, Vol. 36, No. 2, June.
20. Boeck, Thilo and Jennie Fleming (2005), "Social Policy- A Help or a Hindrance to Social Capital?" *Social Policy and Society*, Vol. 4, Issue 3, pp. 259-270.
21. Brooker, Paul (2000), *Non-Democratic Regimes: Theory, Government and Politics*, Houndmills, London: Mac Millan Press Ltd.
22. Bunkanwanicha, Pramuan, Joseph P.H. Fan and Yupana Wiwattanakantang (2008), "The Value of Family Networks: Marriage and Network Formation in Family Business Groups", *Proceedings of the European Finance Association (EFA), Meeting, Athens, August 28-30, Athens, Greece.*
23. Canning, David, Marc Mitchell, David Bloom, and Erin L. Kleindorfer (2013), "The Family and Economic Development"; Available online at:// <http://www.scribd.com/doc/152621370/The-Family-and-Economic-Development-pdf>
24. Chang, Yu-Tzung, Yun-Han Chu and Chong-Min Park (2007), "Authoritarian Nostalgia in Asian", *Journal of Democracy*, Vol. 18, No. 3, July, pp. 66-80.

25. Cumings, Bruce (2007), "Civil Society in West and East", in Charles K. Armstrong (ed.), *Korean Society: Civil Society, Democracy and the State*, London and New York: Routledge, pp. 9-32.
26. Diamond, Larry (1994), "Rethinking Civil Society: Toward Democratic Consolidation", *Journal of Democracy*, Vol. 5, No. 3, July, pp. 4-17.
27. Evans, Peter B. and John D. Stephens (2005), "Development and the World Economy", in Thomas Janosk, Robert Alford, Alexander Hicks and Mildred A. Schwartez (eds.), *Handbook of Political Sociology: states, civil societies and globalization*, Cambridge: Cambridge University Press, season 22.
28. Evans, Peter B. (2001), "Development and the State", in Neil J. Smelser and Paul B. Baltes (eds.), *International Encyclopedia of the Social & Behavioral Sciences*, Amsterdam: Elsevier, pp. 3557- 3560.
29. Frank, A. G. (1969), *Capitalism and Under Development in Latin America*, New York: Monthly Review Press.
30. Francois, Patrick (2002), *Social Capital and Economic Development*, London and New York: Routledge.
31. Garrido, C. and W. Peres (1998), "Big Latin American industrial companies and groups," *CEPAL Review*, Vol. 66, December, pp. 129-50.
32. Green, Andrew T. (2002), "Comparative Development of Post-Communist Civil Societies", *Europe-Asia Studies*, May.
33. Harrison, L.E. (1992), *Who prospers? How cultural values shape economic and political success*, New York: Basic Book.
34. Hernandez, Ivo (2000), "Political Reform and Economic Development: The Role of Political and Civil Society Organizations", *International IDEA*.
35. Inoguchi, Takashi (2000), "Social Capital in Japan", *Japanese Journal of Political Science*, Vol. 1.
36. Jarquin, Edmundo and Koldo Echebarria (2007), "The Role of the State and politics in Latin American development (1950-2005)", in J. Mark Payne, Daniel Zovatto and Mercedes Mateo Díaz (eds.), *Democracies in development : politics and reform in Latin America*, Washington: Harvard University.
37. Lowndes, Vivien and David Wilson (2001), "Social Capital and Local Governance: Exploring the institutional design variable", *Political Studies*, Vol. 49, Issue 4, September, p. 629-647.
38. Molinas, José (2002), "The interactions of bonding, bridging and linking dimensions of social capital: evidence from rural Paraguay", in Janathan Isham, Thomas Kelly and Sunder Ramaswamy (eds.), *Social Capital and Economic Development: Well-being on Development Countries*, Cheltenham, UK: Edward Elgar, pp. 104-118.
39. Mudde, Cas (2007), "Civil Society", in Stephen White, Judy Batt and Paul G. Lewis (eds.), *Development in Central and East European Politics*, UK: Palgrave Macmillan, pp. 213-228.
40. Pieer, Jon and B. Guy Peters (2000), *Governance, Politics and State*, London: Palgrave Macmillan.
41. Rokkan, Stein (1970), *Citizen, Election, Parties*, N.Y: David McKayd.
42. Sean, Sayers (1985), *Reality & Reason: Dialectic and the Theory of Knowledge*, New York: Basil Blackwell Inc.
43. Shakoori, Ali (2001), *The State and Rural Development in Post-Revolutionary Iran*, New York: Palgrave.
44. Salnykova, Anastasiya (2006), *The orange revolution: A case study of democratic transition in Ukraine*, Canada, Burnaby: Simon Fraser University, Department of Political Science, Spring.
45. Schwartz, Frank (2002), "Civil Society in Japan Reconsidered", *Japanese Journal of Political Science*, Vol. 3, No. 2, pp. 195-215.
46. *The East Asian Miracle: Economic Growth and Public Policy* (1993), A World Bank policy research report, Oxford University Press.
47. Tisdell, Clem (2009), "Economic Reform and Openness in China: China's Development Policies in the Last 30 Years", *Economic Analysis & Policy*, Vol. 39 No. 2, September, pp. 271-294.

48. Tusalem, Rollin F. (2007), "A Boon or a Bane? The Role of Civil Society in Third- and Fourth-Wave Democracies", *International Political Science Review*, Vol. 28, No. 3, pp. 361-386.
49. Uphoff, N. (1993), *Grassroots Organization and NGOs in Rural Development: Opportunities with Diminishing State and Expanding Markets*, *World Development*, Vol. 21, No. 4.
50. Wallerstein, I. (1974), *The Modern World System*, Vo. 1. New York: Academic Press.
51. White, Gordon (1998), "Constructing a Democratic Developmental State", in Mark Robinson and Gordon White (ed.), *The Democratic Developmental State: Politics and Institutional Design*, New York: Oxford University Press Inc.
52. Van Til, J. (1988), *Mapping the Third Sector: Voluntarism in a Changing Social Economy*, New York: The Foundation Center.

